

معرفی و نقد کتاب

مارکسیسم چینی

آدریان چان، مارکسیسم چینی، (لندن: نشر کانتینوم، ۲۰۰۳)

- این اثر برجسته در ده فصل به معاینه مارکسیسم چینی از آغاز پیدایش آن در این کشور می‌پردازد. این فصول عبارتند از:
۱. پیام مارکس به جوامع پیشا صنعتی
 ۲. شرایط اجتماعی و اقتصادی در چین
 ۳. به سوی مارکسیسم
 ۴. مارکسیسم چینی در عبور از منشور جنگ سرد
 ۵. ثمرات اولیه: بخش نخست طرد تعصبات واهی
 ۶. ثمرات اولیه: بخش دوم به سوی نظریه فرهنگی مارکس
 ۷. اندیشه مائوتسه دونگ
 ۸. مارکسیسم چینی در عمل: دو مطالعه موردی
 ۹. واکنش ترمیدوری: بحران مشروعیت
۱۰. نتیجه
- این کتاب پژوهشی از چگونگی نشر مارکسیسم در چین است. اگر چه آثار فراوانی در این زمینه به چاپ رسیده است ولی در باب گسترش و ماهیت مارکسیسم در چین تاکنون تجزیه و تحلیل منظمی صورت نگرفته است.
- جامعه چین وقتی پیام مارکس را دریافت کرد که هنوز دوران پیشاصنعتی خود را می‌گذراند و بخش کشاورزی وضع کاملاً مسلطی در اقتصاد کشور داشت. به همین خاطر اولین موضوع این پژوهش ارزیابی نوشته‌های مارکس است. هدف این است که دریابیم آیا پیام او با جوامع صنعتی شده هم ارتباطی داشته است.
- موضوعات دیگری که از این امر ناشی می‌شود عبارتند از: (۱) پیام مارکس و شرایط

اجتماعی و اقتصادی چین، ۲) گسترش مارکسیسم در چین برای حل مشکلات اقتصادی و سیاسی.

این بررسی‌ها از یک ترتیب تاریخی برخوردار است و در تحلیل خود از گسترش مارکس‌گرایی در چین آغاز و تارهبیری جیانگ‌زمین ادامه می‌یابد. با این حال نویسنده، بیشترین توجه خود را به توسعه نظریه‌ها و عمل مارکسیسم به عنوان یک رویه انقلابی در خلال رهبری مائو اختصاص داده است.

پژوهشگران مارکسیسم، کمونیسم چینی و جنبش کمونیستی چین به طور کلی تاکنون معتقد بوده‌اند که پیام مارکس برای جوامعی که برپایه کشاورزی استوار شده و هنوز صنعتی نشده‌اند درست مثل چین در زمانی که پیام مارکس را دریافت کرده نامناسب است.

بنابراین به نظر ضروری می‌رسد که پیش از مطالعه مارکسیسم چین کمی هم به مطالعه مارکس‌پرودازیم، نگاهی گذرا به نوشته‌های مارکس و انگلس به ماکمک می‌کند که دیدگاه‌های آنها را درباره نقش قشر دهقانان در انقلاب سوسیالیستی مورد نظرشان و چشم‌اندازی که از انقلاب در جوامع صنعتی نشده داشتند درک کنیم.

نویسنده در ادامه می‌افزاید: این کتاب می‌خواهد نشان دهد مارکس همواره در فکر

آزادسازی جوامع پیشا صنعتی بوده است. از این گذشته این کتاب می‌خواهد بگوید که مارکس همواره اصرار دارد که یک جامعه می‌تواند آزادسازی سوسیالیستی خود را در هر زمانی بدون توجه به درجه توسعه یافتگی خود آغاز کند ولی مشروط بر این که آن جامعه فرایند مناسبی را برای آزادسازی خود انتخاب کرده باشد. به این ترتیب من می‌خواهم در این جا استدلال کنم که پیام مارکس مربوط به جامعه صنعتی یا سرمایه‌داری نبوده و این مرحله لزوماً راه را برای سوسیالیسم طبق مدل مارکس هموار نمی‌کند. قطع نظر از این که این اتفاق در اروپای زمان مارکس واقع شود و یا در مناطقی که امروزه از آن به جهان سوم یاد می‌کنیم.

به باور نویسنده، برای مارکس این امر مهم بود که درک صحیحی از چگونگی استعمار داشته و تصمیم به مبارزه در برابر استثمارکنندگان داشته باشند. به نظر مارکس مبارزه طبقاتی از این جا شروع می‌شود.

نویسنده معتقد است که مارکس شکست دهقانان فرانسوی و آلمانی را معلول ناتوانی آنان در مبارزات سوسیالیستی می‌داند. مېشران جنبش مارکسیسم چینی و پیروان آن‌ها توصیه مارکس را پذیرفتند و از غلتیدن به ورطه شکست نظیر طرفداران کمون پاریس، پرهیز کردند.

گروه: "پرولتاریای روستایی و پرولتاریای شهری" نیاز دارند.

نویسنده در ادامه بحث می‌گوید: مارکسیسم در زمانی که حزب کمونیست چین پایه‌گذاری می‌شد، تناسبی با جامعه آن روز چین نداشت. اصولاً پژوهشگران مصرند که بگویند چینی‌ها به خاطر درک ناکافی‌شان از مارکسیسم کمونیست شده‌اند. چینی‌هایی که مارکسیسم را درست مطالعه کرده‌اند، می‌دانند که کارل مارکس خود چیزی درباره جامعه‌ای مثل چین ۱۹۲۰ که در آن گروه‌های کمونیستی چینی به طور رسمی پای گرفتند، نگفته بود. در واقع کمونیست شدن براساس یک احساس همدردی شکل گرفته بود که با تصمیم فاتحان جنگ اول جهانی در کنفرانس ورسای هم زمان شده بود.

ب. آی. شوارتز در کتاب: "کمونیسم چینی و ظهور مائو"، می‌گوید: "مارکسیسم چینی مخلوق کمینترن بود".

نویسنده در ادامه معتقد است که به نظر مارکس، جوامعی که هنوز به طور کامل صنعتی نشده‌اند زمانی می‌توانند سوار بر امواج انقلاب سوسیالیستی شوند که دهقانان محروم نیز در آن مشارکت داشته باشند. رهبران اولیه حزب کمونیست چین به خوبی می‌دانستند که چین از توسعه کمتری در مقایسه با روسیه برخوردار است، بنابراین انقلاب چین نباید صرفاً تقلیدی

از این پس کمونیست‌ها توانستند در جوامعی که هنوز بخش کشاورزی بر آن مسلط بود و کاملاً صنعتی نشده بود بر امواج انقلاب سوسیالیستی طبق الگوی مارکس سوار شوند. مارکس به آنها توصیه کرده بود که با گروه‌هایی از دیگر طبقات که خواستار تغییراتی هستند "بدون توجه به میزان توسعه اقتصادی عصر خود" (جملات پایانی مانیفست کمونیسم) با سایر گروه‌ها دست به تشکیل اتحادیه بزنند. البته چینی‌ها پیش از آن که با عوامل کمینترن بین‌الملل کمونیسم ملاقاتی داشته باشند، این پیام را از ورای مطالعه آثار مارکس دریافته بودند. فی‌الواقع پیشگامان تأسیس حزب کمونیست چین، در نوشته‌های خود آشکارا اعلام کرده بودند که مارکسیسم را برای حل انبوه مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود برگزیده‌اند.

به باور نویسنده بنیان‌گذاران مارکسیسم چینی مدت‌ها پیش با جهت‌گیری و هم‌چنین مشکلات پیش روی توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی چینی درگیر بودند و با مطالعه اجتماعی خود، شرایط و زمینه‌های آن را بررسی کرده بودند. آنها براین عقیده بودند که چین در آستانه یک انقلاب اجتماعی قرار دارد. براساس همین برداشت از نوشته‌های مارکس بود که کمونیست‌های چینی پی بردند که برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی‌شان به مشارکت هر دو

کورکورانه از راه روسی آن باشد. ازدیدگاه چینی‌ها پیروزی انقلاب روسیه صحت قرائت آنها را از آثار مارکس ثابت می‌کرد. این که اگر کشوری حتی در مراحل تکامل صنعتی شدن قرار نداشته باشد می‌تواند بر امواج انقلاب سوسیالیستی سوار شود و این انقلاب را براساس الگوی مارکس به پیروزی برساند. مارکسیست‌های چینی در مرحله اول سعی کردند تا رویه انقلابی خود را متمایز از رویه انقلابی اتحاد شوروی حفظ کنند. درواقع آنها دست کم تا زمان رهبری دنگ شیائو پینگ، اقدامات خود را با برداشته‌های خود از مارکس سازگارتر می‌دیدند. در این زمان بود که حزب کمونیست چین تصمیم گرفت پاسخ‌های خود را در نوشته‌های مارکس جستجو نکند.

کتاب آدریان چان تنها به گزیده‌ای از مارکسیسم در چین در طول هشتاد سال اکتفا می‌کند. چرا که برای بررسی کامل تاریخ پرفراز و نشیب مارکسیسم در این کشور به ده‌ها جلد کتاب نیاز است. مبنای معیار انتخاب اندیشه‌های متفکران در این بررسی، صرفاً به میزان ماندگاری آن‌ها در چین بستگی دارد.

این کتاب اساساً به دنبال پاسخ به این پرسش است که مائو چگونه توانست تفاوت‌های عمده میان خود و لتین و استالین را ثابت کند. یکی از جنبه‌هایی که مارکسیسم

چینی را متفاوت از نوع روسی آن نشان می‌دهد، نظر مارکس درباره "انقلاب دائمی" است. به نظر آدریان چان، نقض بزرگ در تفکر مائو آن بود که وی ترجیح می‌داد پیش از پاگذاردن به هر جنبشی، به فکر جزئیات آن نباشد.

به باور نویسنده، حزب کمونیست چین در شعارهای جدید خود با عنوان: "سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی" استدلال خود را بر روی منطق و عقل قرار داد و آن این که راه مارکسیسم نیاز به راهبردهای ویژه هر وضعیت قرار دارد و باید روی واژه "چینی" آن تأکید کرد. هم از این رو چینی‌ها برای مشروعیت بخشیدن به نظریات خود به "کنفوسیوس‌گرایی" متوسل شده‌اند.

در مجموع این طور می‌توان گفت که در خلال تاریخ مارکسیسم در چین تا زمان مائو، چینی‌ها از این مکتب در وهله اول برای حل انبوه مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود استفاده کردند ولی در دوران پس از مائو مارکسیسم به صورت عامل مشروعیت دهنده ایدئولوژی یا نظام سیاسی مورد توجه و صیانت قرار گرفت.

غلامرضا علی‌بابایی

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی